

تحلیل ماده (۲۶۵) قانون مدنی سید نیما حسینی، وکیل پایه یک دادگستری

مقدمه

ماده (۲۶۵) قانون مدنی اشعار می‌دارد: «هر کس مالی به دیگری بدهد ظاهر در عدم تبرع است بنابراین اگر کسی چیزی به دیگری بدهد بدون این که مقروض آن چیز باشد می‌تواند استرداد کند.»

قبل از ورود به بحث ذکر دو نکته خالی از فایده نیست: اول: این ماده از قسمت اول ماده (۱۲۳۵) قانون مدنی فرانسه اقتباس شده است^(۱) در این ماده آمده: «در هر پرداخت مستلزم وجود دینی است (یا ظاهر در وجود دینی است) آن چه بدون وجود دین پرداخت شده باشد قابل استرداد است.»

دوم: به قول استاد مرحوم دکتر مهدی شهیدی کلمه‌ی مقروض در (ماده ۲۶۵) ق.م. در معنای صحیح خود به کار نرفته است و بهتر بود به جای آن از کلمه «مدیون» استفاده می‌شد؛^(۲) چرا که در ادبیات حقوقی ما مقروض اسم مفعول از کلمه‌ی قرض است که ریشه در عقدی به همین نام دارد. فلذا در برداشت اول از متن ماده ممکن است این امر به ذهن متبادر گردد که این ماده مختص عقد قرض بوده، در رابطه‌ی بین مقرض و مقترض کاربرد دارد. حال آن‌که چنین نیست. این ماده در عقود دیگر مانند ودیعه، وکالت و... نیز در صورت وقوع اختلاف بین طرفین قابل استناد است. بنابراین این امر را می‌بایست مسامحه‌ی قانون‌گذار تلقی کرده با عنایت به فصل مربوطه - که بحث سقوط تعهدات و وفای به عهد است - آن را مقروض بنویسیم ولی مدیون بخوانیم!

در این که دادن مال به دیگری اماره‌ی وجود دین به اوست و پرداخت کننده باید دلیل برائت ذمه خود را ارائه نماید تا بتواند مال را استرداد کند، یا صرف اثبات دادن مال از طرف دهنده به گیرنده جهت استرداد آن کافی است و گیرنده‌ای که مدعی اشتغال ذمه‌ی پرداخت کننده‌ی مال بوده، باید دلیل بیاورد و گرنه محکوم به استرداد است، فی مابین حقوق - دانان اختلاف وجود دارد که این اختلاف ریشه در رویه‌ی قضایی ایران دارد.

در این مقاله‌ی هر چند مختصر، بدو دیدگاه حقوق دانانی را که صرف اثبات پرداخت مال و اخذ آن توسط گیرنده از جانب دهنده را جهت استرداد در صورت عدم وجود دین کافی دانسته و گیرنده را موظف به اقامه‌ی دلیل در خصوص اشتغال ذمه‌ی پرداخت کننده می‌دانند، بررسی کرده سپس نظر حقوق دانان مخالف را که پرداخت یا دادن چیزی به دیگری را اماره‌ی وجود دین دانسته و دهنده را موظف به اقامه‌ی دلیل در خصوص برائت ذمه خود می‌دانند، بررسی می‌کنیم و در نهایت به نتیجه‌گیری می‌پردازیم.

دیدگاه اول: دکتر شهیدی در تفسیر این ماده می‌نویسد: «آن چه بدو با ملاحظه‌ی این ماده و اصول حقوقی به نظر می‌رسد، این است که برای استرداد مال کافی است تأدیه کننده تسلیم مال را به گیرنده ثابت کند و دیگر لزوم ندارد تعلق آن مال را به خویش و یا مدیون نبودن خود را به گیرنده ثابت کند. بلکه این گیرنده است که باید برای امتناع خود از برگرداندن مال به تأدیه کننده دلیل بیاورد و استحقاق خود را نسبت به آن ثابت نماید؛ زیرا اولاً از عبارات ماده (۲۶۵) بیش از این استفاده نمی‌شود که ظاهر از تسلیم مال این است که به طور تبرع نبوده اما این امر دلالت نمی‌کند که دادن مال ظاهر در قصد و نیت ادای دین و یا اماره بر مدیونیت دهنده به گیرنده است. بنابراین، مسأله، نسبت به استرداد مال تسلیم شده تابع قواعد و اصول کلی حقوقی است (که ایشان در ادامه این اصول حقوقی را همان اصل عدم مدیونیت یا اصل برائت بر می‌شمرند) ثانیاً با کمی دقت در قسمت دوم ماده - که به صورت نتیجه قسمت اول تنظیم

گردیده است- صحت آن چه در تفسیر ماده ذکر شده تأیید می‌شود؛ زیرا در قسمت دوم نتیجه‌ای که از قسمت اول گرفته می‌شود این است که اگر شخصی که مدیون نیست مالی به دیگری بدهد، می‌تواند آن را استرداد کند.^(۳) مرحوم دکتر امامی نیز در جلد اول حقوق مدنی خود- بدون آن که استدلال خاصی در این خصوص ارائه نماید- با تکیه بر اصل برائت همین نتیجه را از ماده (۲۶۵) قانون مدنی می‌گیرد. ایشان می‌نویسد: «در صورتی که دهنده‌ی مال در دادگاه دعوای استرداد آن چه را پرداخته است بنماید، دادگاه حکم به رد آن مال به دهنده خواهد داد مگر آن که خواننده دعوی نماید که وجه مزبور در مقابل دینی بوده که قبلاً خواهان به او داشته است و آن را ثابت کند.^(۴)

این دسته از حقوق‌دانان استدلال خود را بر پایه‌ی دو اصل استوار نموده‌اند: یکی اصل برائت (برائت اشتغال ذمه‌ی دهنده). در واقع اصل بر این است که هیچ کس بدهکار دیگری نیست ضمن این که اگر مالی هم به دیگری می‌دهد، اصل بر عدم تبرع است و دوم اصل عدم یا به عبارت بهتر عدم مطلق. بدین توضیح که مدیون نبودن به طور مطلق یک امر عدمی است و عدم مطلق قابل اثبات نیست.

از طرف دیگر برای امر عدمی مزبور معمولاً نمی‌توان ملازم وجودی پیدا کرد که با اثبات آن امر عدمی به طور غیر مستقیم ثابت شود؛ مانند آن که گیرنده‌ی مال به مدیون نبودن دهنده مال به خود اقرار کند.^(۵)

دیدگاه دوم: مرحوم مصطفی عدل در کتاب حقوق مدنی خود در شرح ماده (۲۶۵) اشعار می‌دارد: «... اگر کسی مالی به دیگری بدهد، ظن غالب بر این است که قصد تبرع نداشته و با دادن آن مال قرض خود را به طرف مقابل ادا می‌کند.» در واقع پرداخت را دلیل وفای به عهد، در نتیجه عدم قصد تبرع دهنده می‌داند.

دکتر ناصر کاتوزیان در تفسیر این ماده تحلیل بیشتری ارائه می‌فرماید.^(۶) عبارت «... اگر کسی چیزی به دیگری بدهد بدون این که مقروض آن چیز باشد، می‌تواند استرداد کند» این مفهوم را القاء می‌کند که هر کس مالی به دیگری بدهد فرض این است که دین خویش را اداء می‌نماید. اگر ثابت نماید دینی نداشته می‌تواند آن را استرداد کند. در نتیجه هر گاه پرداخت کننده مدعی شود که به گیرنده وام داده یا وکالت در انجام کاری مطرح بوده است یا مالی را به امانت سپرده است، باید وجود آن عناوین را ثابت کند تا در دعوی استرداد موفق شود. به ویژه که ادعای وجود عقد قرض یا وکالت یا ودیعه با اصل عدم برخورد می‌کند و نیاز به اثبات دارد. چون در آغاز ماده تنها اماره‌ی «عدم تبرع» تصریح شده این احتمال باقی می‌ماند که پرداخت به عنوان دیگری، با وجود این عقد مانند قرض و وکالت و امانت باشد؛ عنوانی که تبرع در آن نیست ولی وفای به عهد نیز به شمار نمی‌آید. بنابراین باید پذیرفت در حقوق ما پرداخت اماره بر وجود دین است و این قاعده ریشه‌ی بسیاری از احکام حقوقی قرار گرفته است.^(۷)

در نقد نظریه‌ی اول یعنی نظر آن دسته از حقوق‌دانانی که اصل را بر برائت ذمه‌ی پرداخت کننده گذاشته و صرف اثبات اخذ مال توسط گیرنده را جهت استرداد کافی دانسته و گیرنده را جهت اثبات اشتغال ذمه‌ی دهنده مکلف به ارائه‌ی دلیل می‌نمایند، ذکر چند نکته لازم است:

۱- استناد به اصول برائت (در این مورد خاص منظور، برائت اشتغال ذمه است) و عدم، فاقد وجهه‌ی فقهی و قانونی است؛ و چرا که اولاً مراد از اصل برائت در این گونه دعوای (منظور دعوی استرداد موضوع ماده (۲۶۵) ق.م) و هر دعوای دیگری، برائت مدعی علیه است. در فقه اصولیین مجرای اصل برائت را شک در تکلیف، عدم آگاهی نسبت به حکم مسأله و یا عدم وجود دلیل برای اثبات چیزی می‌دانند. در حقوق موضوعه در قانون آیین دادرسی مدنی نیز وضع به همین گونه است. طبق ماده (۱۹۷) قانون آیین دادرسی مدنی: «اصل برائت است، بنابراین اگر کسی مدعی حق یا دینی بر دیگری

باشد باید آن را ثابت کند» که با توجه به مفهوم و منطوق ماده منظور از برائت، برائت خوانده‌ی دعوی است. خواهان نمی‌تواند به اصل برائت خود مبنی بر عدم مدیونیت استناد کند چرا که خواهان در واقع بر خلاف اصل و ظاهر ادعا می‌نماید و باید ادعای خود را با دلیل ثابت کند. ثانیاً در خصوص استناد به اصل عدم نیز بدو به این نکته اشاره می‌شود که بنابر دلایل ذیل الذکر استناد به این اصل در این مورد کاربرد ندارد. متعاقباً به نظر می‌رسد این حقوق دانان بزرگوار دچار اشتباه حقوقی در تفاوت‌های اصل عدم و اصل برائت گردیده و ظاهراً هر دو را در یک مفهوم به کار برده‌اند. این دو اصل با وجود شباهت‌های زیاد تفاوت‌های ظریفی با هم دارند؛ از جمله این تفاوت‌ها این است که اصل برائت در جایی به کار می‌رود که تکلیفی در مرحله‌ی واقع وجود داشته باشد ولی دلیلی برای احراز و پی بردن به آن نداشته باشیم و در مقام عمل و در مرحله‌ی ظاهر و یا اثبات برای معافیت از الزام بنارا بر نبودن آن بگذاریم. در حالی که اصل عدم بیشتر در مرحله‌ی واقع کاربرد دارد.^(۸) در واقع در موضوع مورد بحث با قبول پرداخت از جانب دهنده از مرحله‌ی واقع گذشته و در مرحله‌ی ظاهر و یا اثبات است که دچار شک می‌شویم ولیکن بنابر اصل عدم (عدم نیاز به ارائه‌ی دلیل در خصوص نیستی) اصولاً پرداختی صورت نگرفته است. این که بنابر اصل عدم مدیون نبودن یک امر عدمی است، بحثی نیست. این در مرحله واقع است که بر اساس آن و در بحث مطروحه برای اثبات این که کسی به کسی مدیون نیست (امر عدمی مطلق) نیاز به ارائه دلیل نیست، ولیکن با قبول دادن مال به دیگری همان طور که در ماده (۲۶۵) قانون مدنی آمده دیگر استناد به این اصل جایگاه اصولی و قانونی ندارد.

۲- در تعارض اماره و ظاهر با اصل برائت این اماره است که غلبه دارد. در ماده (۲۶۵) قانون مدنی «تبرعی نبودن دادن مال به دیگری» یک اماره‌ی قانونی است و تأدییه، ظاهر در مدیونیت دهنده دارد. اصل برائت تا جایی اعتبار دارد که با اماره و ظاهر تعارض پیدا نکند و اقدام به تأدییه ظاهری است که برائت را از اعتبار می‌اندازد.^(۹)

۳- در بحث اسناد تجاری نیز وضع همین گونه است. قوانین حاکم بر اسناد تجاری و رویه‌ی قضایی صرف صدور سند از طرف صادر کننده را دلیل بر بدهکاری وی شمرده و در دعوای استرداد سند تجاری صادر کننده را مکلف به ارائه‌ی دلیل مبنی بر عدم اشتغال ذمه خود دانسته و استناد وی به اصل برائت یا اصل عدم مدیونیت را مردود می‌شمارد. جالب است در این خصوص مرحوم دکتر امامی در جلد اول حقوق مدنی خود با پذیرش اصل فوق در خصوص حواله صرف صدور حواله را دلالت بر اشتغال ذمه محیل به محتال می‌داند.^(۱۰)

چگونه است دادن مال از طریق صدور حواله را دلیل بر مدیونیت محیل (دهنده مال) بدانیم ولیکن پرداخت مستقیم داند؟! چه تفاوتی میان پرداخت مستقیم و پرداخت از طریق اسناد تجاری وجود دارد؟

اینک با توجه به آن چه گفتیم به نظر می‌رسد استدلال حقوق دانان دسته‌ی دوم به منطق حقوقی نزدیک‌تر باشد. حق هم همین است. چنانچه استدلال گروه اول را بپذیریم راه‌های سوء استفاده از قانون بازتر می‌شود... امری که برخلاف عدالت قضایی بوده و حقوق شهروندی را تأمین نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

در نهایت علاوه بر آن چه در رد استدلال و استنباط حقوق دانان بزرگوار از جمله استاد مرحوم دکتر مهدی شهیدی - که از این طریق به روح بزرگوار ایشان درود فرستاده از خداوند منان طلب آمرزش آن بزرگوار را دارم - و مرحوم دکتر امامی از ماده (۲۶۵) قانون مدنی در فوق اشاره شد، ذکر دو نکته‌ی دیگر را نیز لازم می‌دانم؛ دو نکته‌ای رویه‌ی قضایی هم‌علی‌رغم استنباط متفاوت از این ماده در طول تاریخ قضایی ایران و پس از مدت‌ها تردید به آن تمایل پیدا کرده است؛

مبنی بر که پرداخت کننده را مدیون شمرده و در دعوی استرداد و منشأ پرداخت، او را مدعی به حساب آورد.^(۱۱) اصلی که ماده (۱۲۷۵) قانون مدنی بر آن مهر تأیید می‌زند.^(۱۲) و دیگر این که ماده (۲۶۵) در قانون مدنی به عنوان اولین ماده‌ی مبحث اول از فصل ششم که به عنوان یکی از طرق سقوط تعهدات در وفای به عهد شناخته شده آمده است. چنانچه پرداخت نشانه‌ی وفای به عهد و اماره بر وجود دین نباشد چه لزومی داشت قانون‌گذار در بحث وفای به عهد این ماده را بیاورد؟

همان‌طور که در آغاز بحث آوردیم ماده (۲۶۵) ترجمه‌ای از قسمت اول ماده (۱۲۳۵) قانون مدنی فرانسه است که در آن جا کلمه **Paiement** به معنی پرداخت به کار رفته است. شاید نویسندگان حقوق مدنی پس از ترجمه و اقتباس، این کلمه را به معنای عدم تبرع استفاده کرده باشند؛ ولیکن نتیجه‌ی هر دو یکی است؛ چرا که بنابر ماده (۲۶۵) وقتی کسی مالی به دیگری می‌دهد، آن را تبرعی نداده است. فلذا وفای به عهد نموده و دین خود را اداء کرده است؛ نتیجه‌ی معقوی که خلاف آن را هیچ نظام حقوقی عادلانه نمی‌پسندد.

پی نوشت‌ها:

١) Tout paiement suppose une dette: ce qui a été payé sans être dû est sujet à répétition.